

Imam Ali's (As) Allegiance to the First Caliph in the Balance of Criticism "Case Study of Sermon 37 Nahj al-Balaghah"

Mahmoud Karimi Bonadkooki¹

Mohammad Hadi Amin Naji²

Azam Hosseinpourasl³

Abstract

Through history, many sources, by mention the contract of the Prophet(S) with Ali (A) and its connection with Imam Ali's allegiance to the first caliph as one of the events after Prophet's death, explain the function of Imam Ali by pursuing different goals. From the point of view of somebody, sermon 37 of Nahj al-Balaghah Includes statements from Imam that is one of the documents justifying the allegiance of Ali (A) to the first caliph and others praise the Imam (A) by adherence to the treaty of the Prophet (S) provide the ground for the people to pledge allegiance to the caliph in the formation of the government. By adopting a descriptive-analytical method this present article seeks, after checking the validity of the sermon in terms of issuance, also analyzes the order and geography of sermon issuance and clarifies the implications of this speech. In the following, it studies the hadith and historical documents of this view. Commentators have not validated the sermon in any period and existing sources lack this sermon and contextually, the sermon, contrary to some people's views, refers to the covenant and allegiance of the people after the assassination of Uthman with the Imam and citation of the said treaty, in the words and deeds of Imam (A) In order to prove his satisfaction with the caliphate of the first caliph, occupies a very weak position.

Keywords

Imam Ali's (As) Allegiance, Contract of the Prophet (S) with Ali (A), Sermon 37 Nahj al-Balaghah.

Citation: Karimi Bonadkooki, M., Amin Naji, M., Hosseinpourasl, A (2020) Imam Ali's (As) Allegiance to the First Caliph in the Balance of Criticism (Case Study of Sermon 37 Nahj al-Balaghah). Bi-quarterly Scientific Journal of Studies on Understanding Hadith. Vol. 7, No. 1 (Serial. 13), pp. 159-183. (In Persian)

1. Associated Professor of Quran and Hadith Sciences, Imam Sadiq University.

Email: karimiimahmoud@gmail.com

2. Associated Professor of Quran and Hadith Sciences, Payame Noor University, South Tehran.

Email: aminhadi94@gmail.com

3. Responsible Author, Ph.D Student of Nahj al-Balagheh Payame Noor University, South Tehran.

Email: ahosseinpa313@gmail.com

Received on: 07/04/2020

Accepted on: 21/09/2020

DOI: 10.30479/MFH.2020.2254

بیعت امام علی (ع) با خلیفه اول در ترازوی نقد (مطالعه موردی خطبه ۳۷ نهج البلاغه)

محمود کریمی بنادکوکي^۱
محمدهادی امین ناجی^۲
اعظم حسین پور اصل^۳

چکیده

در طول تاریخ، بسیاری از منابع با ذکر عهد و پیمان پیامبر (ص) با امام علی (ع) و ارتباط آن با بیعت خلیفه اول به عنوان یکی از وقایع پس از رحلت، با پیگیری اهدافی متفاوت، درصدد تبیین عملکرد حضرت برآمدند. خطبه ۳۷ نهج البلاغه، شامل بیاناتی از حضرت است که بنا به دیدگاه برخی، از مستندات توجیه بیعت علی (ع) با خلیفه اول محسوب می‌شود و برخی دیگر با ستایش حضرت به پایبندی پیمان پیامبر (ص)، زمینه شرط بیعت مردم با خلیفه را در شکل‌گیری حکومت فراهم می‌کنند. مقاله حاضر درصدد است، با اتخاذ روش توصیفی-تحلیلی، پس از بررسی اعتبار خطبه از جهت صدور، سیاق و فضای صدور خطبه را نیز تحلیل کرده، دلالت‌های این کلام را روشن سازد و در ادامه، مستندات حدیثی و تاریخی این دیدگاه را نیز مطالعه قرار دهد. شارحان، به اعتبارسنجی خطبه در هیچ دوره‌ای نپرداخته‌اند و منابع موجود، فاقد این کلام هستند. از نظر سیاقی، خطبه بر خلاف دیدگاه برخی، اشاره به عهد و پیمان و بیعت مردم پس از جریان قتل عثمان با حضرت دارد و استناد به پیمان مذکور، در سخنان و عملکرد حضرت، به منظور اثبات رضایت ایشان از خلافت خلیفه اول، جایگاه بسیار ضعیفی را به خود اختصاص می‌دهد.

کلیدواژه‌ها

بیعت علی (ع)، میثاق پیامبر (ص) با علی (ع)، خطبه ۳۷ نهج البلاغه.

استناد: کریمی بنادکوکي، محمود؛ امین ناجی، محمدهادی؛ حسین پور اصل، اعظم (۱۳۹۹). بیعت امام علی (ع) با خلیفه اول در ترازوی نقد (مطالعه موردی خطبه ۳۷ نهج البلاغه)، دوفصلنامه علمی مطالعات فهم حدیث، ۷ (۱)، پیاپی ۱۳، صص ۱۵۹-۱۸۳.

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق (ع). karimiimahmoud@gmail.com
۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه پیام نور تهران جنوب. aminhadi94@gmail.com
۳. دانشجوی دکتری علوم و معارف نهج البلاغه، دانشگاه پیام نور تهران جنوب (نویسنده مسئول). ahosseinpa313@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۳۱

۱. طرح مسأله

بیعت امام علی (ع) با خلیفه اول، موضوعی است که هم از نظر سیاسی و هم از نظر مذهبی حائز اهمیت است. اهمیت سیاسی موضوع به این دلیل است که بیعت حضرت چنان که برخی نیز تصریح کرده‌اند، می‌تواند نشانگر این مطلب باشد که آنچه در حکومت و تصمیم‌گیری سیاسی اصالت دارد، رأی مردم است و نص و نصب حضرت، جایگاه برجسته‌ای نخواهند داشت. اهمیت مذهبی موضوع بدین دلیل است که همین امر یکی از موضوعاتی است که باعث شده تا اختلافات مذهبی در بین اهل سنت و شیعه تشدید شود و گروه‌هایی مانند سلفی‌ها و وهابی‌ها و امثال آنان، این موضوع را مستمسکی برای حلال دانستن خون شیعه و سرکوب آن‌ها قرار دهند.

خطبه ۳۷ نهج البلاغه، به عنوان یکی از مستندات حدیثی تعامل علی (ع) با خلفا و تبیین فلسفه بیعت حضرت با خلیفه اول، عاملی شد تا عده‌ای از اهل سنت، ضمن نتیجه‌گیری تأیید بیعت ایشان با خلیفه اول، رضایت به قضای الهی و عهد و پیمان پیامبر (ص) با ایشان را عامل اصلی در این موضوع مطرح کنند. نکته قابل توجه این است که آثاری از این دیدگاه، در نوشته‌های برخی از شارحان اولیه شیعی نهج البلاغه مانند ابن میثم نیز دیده می‌شود، اینان با استنباط خاص خویش از سخنان حضرت، نتیجه می‌گیرند که پیمان، همان چیزی بود که بعد از بیعت مردم با ابوبکر، سکوت را بر آن حضرت ایجاب کرد.

نتایج این دیدگاه در طول تاریخ، این شد که هرچند حضرت در مدتی کوتاه، سعی در اثبات حقانیت خود در اخذ حکومت داشتند و از نظر تاریخی نیز درصدد برآمدند تا این مسأله را بیان کنند، اما آنچه اصل، واقع شد همین وفاداری به عهد و پیمان بوده است، به گونه‌ای که در دیدگاه اهل سنت، با تحت‌تأثیر قرار دادن نص الهی حضرت در امامت و خلافت، نقش آن را در جایگاه حکومتی نفی کردند. از سوی دیگر، برخی نیز عدم اقدام عملی ایشان در باب حکومت و در باب تعیین حاکم اسلامی را نشانگر این نکته دانسته‌اند که اصل و مبنای حکومت، مردم و بیعت آن‌هاست (از باب نمونه نک: حائری یزدی، ۱۹۹۴م، ۱۴۴).

به‌رغم اهمیت مذهبی و سیاسی موضوع، همان‌طور که بیان شد اختلافات زیادی هنوز در باب بیعت حضرت و علل و کیفیت آن وجود دارد و هر دیدگاه نیز دلایل و توجیه‌های خاص خود را ارائه می‌دهد. مورخانی همچون: بلاذری (۱۳۹۴ش، ۱: ۵۸۶-۵۸۷)، دینوری (۱۴۱۰ق، ۱: ۱۷)، مقدسی (بی‌تا، ۵: ۶۶)، مسعودی (۱۴۰۹ق، ۲: ۳۰۱-۳۰۲)،

ابن سعد (۱۴۱۰ق، ۲: ۲۴۰) و یعقوبی (بی تا، ۱۲۶)، بیعت آن حضرت را پس از گذشت شش ماه، یعنی اندکی پس از شهادت حضرت فاطمه (س) می دانند، اما برخی دیگر مانند: طبری (۱۳۸۵ش، ۲: ۴۴۳)، معتقدند که آن حضرت در همان روز اول، تن به بیعت با ابوبکر داد، همچنان که دانشمندان دیگری هستند که حتی اصل بیعت آن حضرت را هم نمی پذیرند؛ از این گروه باید به شیخ مفید اشاره کرد که یکبار در الجمل، روایت بیعت حضرت را در نهایت ضعف و عامل فساد ذکر می کند (۱۴۱۳ق، ۱۱۹) و در الارشاد از باب نتیجه می نویسد: نظر محققان شیعه و عقیده حق این است که امام علی (ع) هرگز با ابوبکر بیعت نکرد (همان، ۵۶). از آنجایی که سخنان حضرت در این موضوع، جنبه محوری داشته و تحلیل صحیح آن می تواند زوایای پنهانی را کشف کند و از سوی دیگر، برخی نیز، دلایل خود را بر مبنای همین سخنان ارائه داده اند، نوشتار حاضر تلاش می کند نگاه جدیدی به این موضوع داشته باشد.

در باب پیشینه موضوع باید گفت بخاری (م. ۲۵۶) در صحیح البخاری، ابن قتیبه دینوری (م. ۲۷۶) در الامامه و السیاسة، بلاذری (م. ۲۷۹) در انساب الاشراف، ثقفی کوفی (م. ۲۸۳) در الغارات، یعقوبی (م. ۲۸۴) در تاریخ یعقوبی، طبری (م. ۳۱۰) در تاریخ الرسل و الملوک، ابن اعثم (م. ۳۱۴) در کتاب الفتوح، مسعودی (م. ۳۴۶) در مروج الذهب و معادن الجواهر، شیخ مفید (م. ۴۱۳) در الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ابن اثیر (م. ۶۳۰) در الکامل فی التاریخ و ابن ابی الحدید (م. ۶۵۶) در شرح نهج البلاغه، موضوع بیعت امام با ابوبکر را به صورت عام مطرح کرده اند.

ویژگی مهمی که در این منابع به چشم می خورد، رویکرد روایی بسیار پررنگ است که در نتیجه آن، اقوال مختلف بدون تحلیل باقی مانده است. البته شیخ مفید در الفصول المختاره و الجمل با تجزیه و تحلیل کلامی، اصل بیعت امام را زیر سوال می برد. کتاب هایی که در دوران معاصر تالیف شده از جمله «سقیفه و نقش عایشه در تاریخ اسلام» تألیف سیدمرتضی عسکری، «علی از زبان علی یا زندگانی امیر مومنان علی (ع)» نوشته سیدجعفر شهیدی، «تاریخ تشیع از صدر اسلام تا پایان دوره خلفای راشدین» نوشته محمد فخری، «تاریخ توصیفی - تحلیلی صدر اسلام» تألیف ابراهیم سیدعلوی و «لوح بینایی» مصطفی دلشادتهرانی، هستند که به موضوع بیعت حضرت به طور عام پرداخته و کم و بیش تحلیل هایی نیز ارائه داده اند ولی خطبه ۳۷ نهج البلاغه در این موضوع، مورد بررسی قرار نگرفته است.

مقالہ‌هایی نیز در این موضوع به نگارش درآمده است، مانند: «مقایسه روش تاریخ‌نگاری طبری و ابن‌اثیر بر پایه گزارش بیعت حضرت علی (ع) با ابوبکر» (تالیف ابراہیم محمدی، ۱۳۸۹). همان‌طور کہ از عنوان مقالہ پیداست تمرکز مؤلف بر مقایسہ روش تاریخ‌نگاری ابن دو مورخ در موضوع بیعت است و بہ این نتیجہ رسیدہ کہ روش تاریخ‌نگاری ابن‌اثیر، ترکیبی و سال‌شمار است در حالی کہ روش طبری، روایی و سال‌شمار است.

مقالہ دیگری با عنوان «استنکاف ابتدایی و پذیرش نہایی خلافت از سوی امام علی (ع)» (تالیف حاجی زادہ، ۱۳۹۳)، در این موضوع چاپ شدہ، مؤلف ضمن طرح موضوع حکومت از دیدگاہ علی (ع)، علل خودداری حضرت از پذیرش اولیہ خلافت بہ ویژہ انحراف خلافت از مسیر اصلی خویش را ذکر نمودہ و سپس حضور جدی و آگاہانہ مردم و احساس مسئولیت در قبال جامعہ را از جملہ عواملی می‌داند کہ حجت را بر امام تمام کرد تا خلافت را بعد از عثمان بپذیرد. «بازخوانی زمان و علت بیعت امام علی (ع) با ابوبکر» (تالیف محمدجواد یآوری، ۱۳۸۶) مقالہ دیگری است کہ در این زمینہ بہ نگارش درآمده است. نویسندہ ضمن بررسی سابقہ بیعت و عناصر تشکیل دہندہ آن، اقوال مختلف مورخان شیعہ و سنی را جداگانہ مورد توجہ قرار دادہ و بہ این نتیجہ رسیدہ است کہ بیعت امام با اکراہ و فشار و با تأخیر صورت پذیرفتہ است. در عین حال مؤلف در مقالہ خود، تنہا یکبار بخش کوتاہی از خطبہ ۳۷ را نقل نمودہ و هیچ تحلیلی ارائه ندادہ است.

از آنجایی کہ این خطبہ، نقش بسزایی در فلسفہ بیعت حضرت دارد، نوشتار حاضر با استفادہ از معیارہای فضای سخن و بررسی سیاق کلام، میزان جایگاہ آن در توجیہ دیدگاہ قائلان بہ پیمان را مورد کنکاش قرار می‌دہد، بویژہ آن کہ کلام، تقطیعی از سخنان متفاوت حضرت و برگرفته از دورہ‌های زمانی گوناگون است و نیاز بہ بررسی صدوری و فقہ الحدیثی دارد تا برداشت صحیح و استنادی برای اثبات پیمان پیامبر (ص) فراہم شود. از سوی دیگر این نوشتہ، سہم این دیدگاہ را در دیگر منابع تاریخی و حدیثی نیز جستجو می‌کند و سعی در تبیین بررسی جایگاہ آن دارد. نوشتہ حاضر، مباحث پیش‌گفتہ را با روش توصیفی- تحلیلی مورد توجہ قرار دادہ و در صدد ارزیابی دیدگاہ‌های مختلف است تا بہ این مسألہ پاسخ دہد کہ خطبہ ۳۷ نہج‌البلاغہ چہ جایگاہی را برای اعتباربخشی بہ بیعت علی (ع) با خلیفہ اول و توجیہ میثاق پیامبر (ص) بہ خود اختصاص می‌دہد؟ و آنچه دربارہ میثاق مذکور بیان شدہ، چہ میزان با گفتمہا و کردہ‌های حضرت منطبق است؟

آنچه تفاوت تحقیق حاضر با دیگر نوشته‌ها را شکل می‌دهد عبارت است از این‌که با وجود استناد عهد و پیمان به خطبه ۳۷ در شروح نهج البلاغه و استناد به آن در برخی نوشته‌ها، این خطبه مورد مطالعه و تحلیل مستقل قرار نگرفته است. از سوی دیگر، مطالب در سه موضوع به نگارش درآمده‌اند:

درباره امکان یا عدم امکان بیعت حضرت، می‌توان مسعودی (۱۳۸۴ ش، ۱: ۱۴۶)، شیخ مفید (منابع پیش گفته) و طبرسی (۱۴۰۳ق، ۱: ۸۳-۸۴) را ذکر کرد. به جز شیخ مفید که تا حدی تحلیل کلامی در این موضوع ارائه داده، سایر آثار صرفاً جنبه روایی و نقل گزارش دارند.

زمان و شیوه انجام این کار در صورت پذیرش، آن‌که طبری (۱۳۸۵ ش، ۳: ۲۰۷)، ابن‌اعثم (۱۴۱۱ق، ۱: ۴۵)، بلاذری (۱۴۱۷ق، ۱: ۵۸۷)، بخاری (۱۴۲۲ق، ۴: ۷۹) و ابن‌ابی‌الحدید (۱۳۴۰ ش، ۶: ۴۸) بدان پرداخته‌اند.

دلایل انجام این کار که در نوشته‌های ابن‌هشام (۱۴۰۹ق، ۴: ۳۰۹) و سیدمرتضی به نقل از ابراهیم بن سعید ثقفی (موسوی، ۱۱۱۴ ش، ۳: ۲۴۱) ردپایی از آن بدست می‌آید.

بدین ترتیب در باب نوآوری باید گفت: مقاله حاضر، اولاً با تمرکز بر خطبه ۳۷ نهج البلاغه و کنکاش مسأله میثاق، موضوع را مورد بررسی قرار داده است. ثانیاً به بررسی منبع شناختی این خطبه در آثار شیعه و سنی پرداخته است تا اعتبار سندی آن را کشف کند. ثالثاً سیاق و فضای صدور خطبه را مورد توجه قرار داده و با تحلیل محتوای خطبه، استنادات تاریخی و حدیثی آن را در راستای پاسخ به سوال پژوهش، بررسی کرده است.

۲. محورهای اصلی خطبه سی و هفت نهج البلاغه

محورهای اصلی این خطبه، در دو بخش قابل بررسی است: در قسمت اول، امام علی (ع) با به کارگیری عبارات «فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَسَلُوا وَ تَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعْتَبُوا...»، به معرفی خود می‌پردازند و خدمات خود در اسلام را متذکر می‌شوند و در ادامه با بیان «خوارترین افراد جامعه در چشم من عزیز است تا حق او را بازگردانم و نیرومندترین‌ها ناتوانند تا حق را از آنان باز ستانم»، جایگاه حکومتی خود در برابر مظلومان و زورمندان را مطرح کرده و در ادامه اظهار می‌دارند: به هنگامی که دیگران وامانده بودند، برخاستم و آن روز که آنان سر در گریبان فرو برده بودند، گام در صحنه نهادم و زمانی که همگان به لکننت افتاده بودند و قدرت گفتارشان نبود، لب به سخن گشودم، به این مفهوم که در برابر طوفان‌ها و تندبادهایی که دشمن به راه انداخته بود،

مانند کوه محکم ایستادم و نقطه ضعفی از هیچ نظر بر دامان زندگی من وجود ندارد. ادامه بیانات با عبارات: «أَتْرَانِي أَكْذِبُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ اللَّهُ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوَّلُ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ فَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِعَيْرِي» (سید رضی، ۱: ۸۰؛ خطبه ۳۷)، پیگیری می‌شود که در دو موضوع، قابل بررسی است، ایشان در قسمت اول می‌گویند: محال است که سخنی ناروا به پیامبر (ص) نسبت دهم، در حالی که من نخستین تصدیق‌کننده ایشان بودم و در قسمت بعد می‌افزایند: با نگاهی فراگرد خویش ناگهان دریافتم که پیش از بیعت، گوش به فرمانم و طوق میثاق دیگری را بر گردن دارم.

۳. دیدگاه‌های پژوهشگران در مورد توجیه بیعت با میثاق

ابن میثم، اولین شارح شیعی نهج البلاغه این نظریه را برمی‌گزیند که: «پیمان، آن چیزی بود که بر امام (ع) بعد از بیعت مردم با ابوبکر، سکوت را ایجاب می‌کرد. بنابراین معنای جمله این خواهد بود که پیمان مردم با ابوبکر با توجه به امر خلافت، بر من الزام و اجبار می‌کرد که پس از انجام شدن بیعت، مخالفت نکنم» (بحرانی، ۱۳۶۲ ش، ۲: ۳۶).

همچنان‌که ذیل خطبه مورد نظر، شارحان دیگر نهج البلاغه همچون: شوشتری (۱۳۷۶ ش، ۴: ۶۵)، مغنیه (۱۳۵۸ ش، ۱: ۲۳۸)، هاشمی خویی (۱۳۵۸ ش، ۴: ۱۴۲-۱۴۳)، موسوی (۱۳۷۶ ش، ۱: ۲۹۸)، خویی (۱۲۹۱ ق، ۹۹)، عقیده ابن میثم را برمی‌گزینند. به گونه‌ای که در استناد برخی از این شارحان، قسمتی از نامه حضرت پس از جریان جنگ جمل دیده می‌شود و برخی دیگر با تکرار سخن پیشینیان، دلیلی بر آن گفته ارائه نمی‌دهند. یکی دیگر از محققان نیز در باب تقید حضرت به عهد و پیمان‌ها در امور سیاسی، ضمن اشاره به این خطبه، می‌نویسد: امیر مؤمنان علی (ع) در پابندی به عهد و پیمان، در همه عرصه‌ها و از جمله عرصه سیاسی که چنین امری در آن سخت دشوار است، نمونه‌ی نمونه‌هاست و هرگز، حتی در بحرانی‌ترین شرایط، عهدی را زیر پا نگذاشت و پیمانی را نشکست (دلشاد، ۱۳۹۴ ش، ۷۸).

دیدگاه صاحب‌نظران اهل سنت درباره موضوع مورد نظر نیز بدین صورت است که حضرت، اقدامی در جهت به دست گرفتن حکومت، انجام ندادند و علت، همین وفاداری به عهد و پیمان‌شان بوده است و نص الهی در شکل‌گیری حکومت ایشان، جایگاهی ندارد (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۴۰ ش، ۹: ۲۴۸؛ صادق، بی‌تا، ۱۱-۱۳؛ قفاری، ۱۴۱۴ ق، ۲: ۶۹۸؛ لالکائی، ۱۴۲۳ ق، ۸: ۱۴۶۵). مطلب بدین‌گونه بیان می‌شود که: بیعت بر

مشروعیت خلافت خلیفه دلالت می‌کند. اگر حضرت در اوائل خلافت با حکومت مشکلی داشته است، این مشکل بعد از مدتی حل شده و با بیعت اختیاری حضرت، مشخص می‌شود که ایشان با خلیفه، رابطه خوبی داشته که با او بیعت کرده‌اند، در حقیقت وقتی حضرت، رفتار و اعمال مشروع خلیفه اول را مشاهده کردند، به بیعت او رضایت دادند (بغدادی، ۱۴۱۷ق، ۱۴۹).

قاضی دادگاه علی قطفیف نیز بر پایه این سخن، علت بیعت با ابوبکر را عهد و پیمان حضرت با پیامبر (ص) می‌داند و اظهار می‌کند: علی (ع) رضایت به خلافت ابوبکر داشته و دلیل این امر سفارش پیامبر و عهد و پیمان ایشان به عنوان یک وظیفه شرعی بوده است (صادق، بی‌تا، ۱۰-۱۲).

محمدی، این موضوع را به گونه‌ای دیگر مطرح کرده، می‌نویسد: شیخ طوسی می‌گوید: «عدم پذیرش امامت، کفر است همان‌گونه که عدم پذیرش نبوت، کفر است، بدان جهت که جهالت به هر دو به یک اندازه است» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۸: ۳۶۸)؛ آن‌گاه ادامه می‌دهد: آیا علی (ع)، هنگامی که از آن عدول کند، کافر می‌شود؟ اگر پاسخ نه باشد، می‌گوییم: تناقض پدید آمده است. چگونه علی (ع) با ائمه ضاله خائن به وصیت رسول (ص) بیعت کرد؟ سؤال اینست که آیا ایشان بیعت کردند یا نه؟ امر ثابت نزد عامه اینست که بیعت کردند و اگر عذر آورید که آن از باب تقیه بوده است، می‌گوییم: تقیه با اقرار به بیعت بعد از خلافت، چگونه امکان‌پذیر است؟ و این‌گونه است که ایشان امر خلافت و امامت را پس از حکومت خود با بیان: «رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءً وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ... فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِعَيْرِي»، یادآور می‌شوند (محمدی، بی‌تا، ۱: ۲۱). از دیگر قائلین به این دیدگاه نیز از باب نتیجه‌گیری می‌نویسد: اینگونه است که ایشان رو به صدیق آوردند و همچون مهاجران و انصار بیعت کردند، چرا که کلام دلالت بر آن دارد و ابوبکر در آن روز، امیر مومنان و خلیفه مسلمین بود (الهی ظهیر، بی‌تا، ۱: ۶۳).

از آنچه گفته شد می‌توان دریافت که مهم‌ترین علت نقل چنین دیدگاهی از سوی قائلان به آن، تقطیع کلام است. علی قطفیف و دیگرانی که برای نیل به هدف خود، اقدام به تقطیع سخن حضرت در نهج البلاغه از بین «رَضِينَا» و «فَنظَرْتُ» می‌کنند و با قرار دادن چند نقطه در صدد القاء هدف خود هستند، سخنانی از حضرت را که به بیان خبرهای غیبی از پیامبر (ص) اشاره دارد و ایشان می‌فرمایند: «مگر باور کردنی است که من بر رسول خدا (ص) که نخستین تصدیق‌کننده‌ی اویم دروغ ببندم؟» حذف می‌کنند.

از سوی دیگر در طرح این موضوع از توجه به فضای صدور و سیاق خطبه و نیز نامه مورد استناد- هر دو- اجتناب شده است و برخی همین بیان را اصل گرفته و دیگر عملکردهای علی (ع) را در این راستا بررسی کرده‌اند.

۴. تحلیل اعتبار خطبه در توجیه بیعت حضرت با خلیفه اول

بررسی تحلیلی خطبه در منابع اولیه، سیاق کلام و جغرافیای سخن، میزان اعتبار استناد به خطبه مذکور و تحلیل قائلین به عهد و پیمان پیامبر (ص) را روشن خواهد کرد. در این زمینه توجه به نکات زیر ضروری است:

۴-۱. نایسامانی مصدری خطبه

هر چند عده‌ای سعی در استناد خطبه به منابع حدیثی دارند و آن را برگرفته از امالی شیخ صدوق، اعجاز القرآن باقلانی، عقد الفرید ابن عبدربه و المحاسن و المساوی بیهقی (دستی، ۱۳۶۸ ش، ۷۸) می‌دانند، اما بیان شارحان و محققین، آشفتگی مصدری خطبه را به تصویر می‌کشد و هیچ‌یک از منابع اهل سنت و شیعی، به علت نقل زمان‌های متعدد و شیوه‌های خطابی گوناگون، قابل ارجاع برای متن نهج البلاغه نیستند.

ابن ابی الحدید معتزلی، خطبه را منتخبی از سخنان مختلف حضرت و یا برگرفته از یک خطبه طولانی می‌داند (۱۳۴۰ ش، ۲: ۲۸۴) و ابن میثم بحرانی در قرن هفتم هجری، ضمن تکرار سخن وی، از ذکر منبع خطبه یا نقل قسمت‌های دیگر که در برخی موارد از وی دیده شده است، پرهیز می‌کند؛ این تردیدها بدان معناست که شارحان اولیه نهج البلاغه، دسترسی به منبع سیدرضی نداشته‌اند. از سوی دیگر با بررسی منابع موجود، با این مسأله مواجه می‌شویم که منابع مختلف، با توجه به اهداف متفاوت، اقدام به نقل قسمتی از این کلام کرده‌اند:

قسمت اول خطبه با عبارت: «فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَسَلُوا وَ تَطَلَّعْتُ حِينَ تَتَّبَعُوا وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا...» در الکافی، من لایحضره الفقیه، امالی و کمال الدین صدوق به صورت خطابی و متفاوت از کلام حضرت در نهج البلاغه، با عبارت «فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَسَلُوا وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا وَ مَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ إِذْ وَقَفُوا» ذکر شده است (نک: کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۱: ۴۵۵؛ صدوق، ۱۴۱۳ ق، ۲: ۵۹۳؛ همو، ۱۳۷۶ ش، ۲۴۱؛ همو، ۱۳۹۵ ش، ۲: ۳۸۸).

منابع اهل سنت نیز با عباراتی شبیه منابع پیش‌گفته، به نقل سخنان حضرت پرداخته‌اند. براساس اولین منبع موجود، این عبارت در «مسند» البزار در قرن سوم، ذکر

و در دوره‌های بعد گسترش می‌یابد، به گونه‌ای که پس از وی، بغدادی حنبلی در «السنة»، ترمذی در «نوادرا الأصول فی احادیث الرسول (ص)» و آجری بغدادی در «الشريعة» در قرن چهار هجری اقدام به نقل آن می‌کنند. همچنان‌که «اعجاز القرآن» باقلانی، «شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة» لالکائی و «درج الدرر» جرجانی در دوران نزدیک به تدوین نهج البلاغه و در قرن پنج هجری، نقل مطلب فوق کرده‌اند. از منابع دیگر و قریب به دوران سیدرضی نیز می‌توان «المسائل التي حلف عليها أحمد بن حنبل» ابن ابی یعلی و «تاریخ دمشق» ابن عساکر را مورد توجه قرار داد (نک: بزار، ۲۰۰۹م، ۳: ۱۳۸؛ ترمذی، بی‌تا، ۳: ۱۴۳؛ آجری، ۱۴۲۰ق، ۵: ۲۳۴۱؛ جرجانی، ۱۴۳۰ق، ۱: ۷۶۹؛ ابن ابی یعلی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۲۸؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۳۰: ۴۳۹؛ بغدادی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۲۸۳؛ باقلانی، ۱۹۹۷ق، ۱: ۱۴۴). نتیجه بررسی منابع، اشاره به این مطلب دارد که برخلاف نهج البلاغه: «فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَسَلُّوا وَ تَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعْتَمُوا...» با فاصله از «رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءً وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ...» در منابع اهل سنت ذکر شده و از عبارت دوم، در منابع شیعی، ذکری به میان نیامده است.

از سوی دیگر با وجود تفاوت نقل قسمت اول نهج البلاغه در منابع، راوی نقل کلینی، صدوق و البزار و بغدادی، یکسان و عبارت از اسیدبن صفوان، صحابی پیامبر (ص) است و تنها آجری در الشریعه، آن را با تفاوت سندی و نقلی از دیگران و توسط سدیدبن غفله، آورده است و منابع متأخر نیز به سند البزار و بغدادی استناد کرده‌اند؛ با ذکر این نکته که سند نقل کلینی و صدوق نیز یکسان و متفاوت از منابع اهل سنت است.

مطلب قابل ذکر درباره فراز دوم کلام حضرت نیز که با عبارت «أَتْرَانِي أَكْذِبُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَاللَّهِ لَأَنَا أَوْلُ مَنْ صَدَقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوْلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ فَتَنْظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بِيَعْتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي»، دنبال می‌شود، این است که ردپایی از این عبارات در مصادر شیعی وجود ندارد و «تثبیت دلایل النبوة» قاضی عبدالجبار، تنها منبعی است که هر دو قسمت مذکور را با فاصله از هم ذکر کرده است (عبدالجبار، بی‌تا، ۱: ۲۸۶) و دیگر منابع فاقد قسمت اول هستند، به گونه‌ای که می‌توان به «المحاسن و المساوی» بیهقی و «الشريعة» آجری بغدادی در قرن چهار هجری و پیش از نهج البلاغه و «أمالی» ابن بشران بغدادی در دوره نزدیک به تدوین نهج البلاغه، اشاره کرد، همچنان‌که «الاتصار» عمران‌ی و «تاریخ دمشق» را نیز می‌توان به عنوان منابع نقل پس از نهج البلاغه نام برد (نک: ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۴۲: ۴۴۳؛ آجری، ۱۴۲۰ق، ۴: ۱۷۲۳؛ بیهقی، ۱۴۲۰ق، ۱، ۲۳؛ عمران‌ی، ۱۴۱۹ق، ۳: ۸۴۰).

با توجه به بررسی‌های انجام گرفته، مطلب قابل ذکر اینست که تنها منبع مشترک برای دو فراز از سخنان حضرت از ابتدای خطبه، «الشریعه» آجری است که در گزارش این کتاب، فراز اول، پس از رحلت ابوبکر بیان شده است و فراز دوم، سخنی است از حضرت، پس از جنگ جمل. همچنان‌که نقل «المحاسن و المساوی» درباره فراز دوم، به عنوان منبع پیش از «الشریعه» نیز چنین است.

احتمالات صدوری خطبه با توجه به مطالب مذکور را می‌توان این‌گونه تحلیل کرد: قسمت اول بیان حضرت با توجه به دیدگاه سیدرضی و با وجود عدم دسترسی شارحان به منبع مورد نظر، حضرت عباراتی را بدین مضمون، تقریر کرده‌اند و این گفته‌ها در دورانی رایج بوده، از این‌روی در متونی نگاشته و وارد منابع معتبر هر دو مذهب شده است.

در صورت پذیرش احتمال اول - که در حال حاضر امکان صحت‌سنجی آن با توجه به گفته‌های ابن‌ابی‌الحدید و ابن‌میثم وجود ندارد - متون اهل سنت و شیعه در قسمت اول خطبه، متأثر از یکدیگر هستند و با توجه به نزدیکی زمان نگارش قدیمی‌ترین منابع موجود - کافی کلینی و السنه بغدادی -، بررسی سیاق گفته‌ها با ویژگی‌های گوینده و نوع تعاملات توصیف‌کننده و توصیف‌شونده در بررسی میزان تأثیرپذیری، بسیار راه‌گشاست. احتمال دیگر در باب تأثیرپذیری، اشتراک در راوی نقل، که عبارت از اسیدبن صفوان است، می‌باشد. به این مفهوم که گزارش‌گر متون در هر دو گروه، یک نفر است. امکان اظهار نظر در قسمت دوم خطبه، وجود ندارد و همچنان ابهام‌آمیز است.

۴-۲. اضطراب مصداقی میثاق در گرو آشفته‌گی سیاق کلام

با وجود آن‌که تمامی شارحان نهج‌البلاغه، به علت توجه به نظر ابن‌ابی‌الحدید، سیاق کلام حضرت را در چهار بخش تقسیم و تحلیل‌های خود را در این راستا پیگیری کرده‌اند ولی آنچه درباره متن کلام حضرت نمود دارد، عبارتست از آشفته‌گی در ارتباط سیاقی کلام و به تبع آن عدم دست‌یابی دقیق به مصداق میثاق مذکور در این بیان.

ابن‌ابی‌الحدید، درباره خطبه ۳۷ آورده است: این کلام از چهار فصل ترکیب شده که هریک با دیگری آمیختنی و هماهنگ نیست و هر قسمت به نحو خاصی مغایر با قسمت دیگر، خصوصیات را متوجه امیرالمؤمنین (ع) می‌کند و سیدرضی، آن‌ها را از یک سخنرانی یا کلام مفصلی از حضرت که پس از نبرد نهروان بیان کرده، وضع خود را از هنگام وفات رسول خدا (ص) تا آن زمان شرح داده، گرفته با هم در آمیخته، همه

را به شکل یک سخن به هم پیوسته در آورده است، به طوری که شنونده همه را در یک موضوع متصل تصوّر می‌کند (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۴۰ ش، ۲: ۲۸۴).

در تقسیم‌بندی ابن ابی‌الحدید، آشفتگی سیاقی دیگری نیز مشهود است به گونه‌ای که وی با این‌که قسمت اول کلام حضرت را تا عبارت: «وَاسْتَبَدَّتْ بِرِهَانِهَا كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ...»، درباره ویژگی‌های حضرت در زمان بعثت ذکر می‌کند اما در ادامه نوشته‌های خود، این کلام را به جریانات بعد از عثمان مرتبط می‌داند (۱۳۴۰ ش، ۲: ۲۸۵). در همان دوران ابن‌میشم نیز ضمن تکرار سخن وی، این دیدگاه را دارد که سخنان حضرت در این زمینه چهار قسمت و بسیار طولانی بوده و سیدرضی یک قسمت را انتخاب کرده است (بحرانی، ۱۳۶۲ ش، ۲: ۹۳).

بررسی دیگر شروح نیز بیانگر این مطلب است که وحدت رویه در توضیح کلام حضرت وجود ندارد و بیانات ایشان را گاه همچون ابن ابی‌الحدید به زمان بعثت و گاه به دوران عثمان مرتبط می‌دانند و برخی دیگر این عقیده را اظهار می‌کنند که کلام حضرت مطلق است و شامل همه دوران زندگی و حکومت ایشان می‌شود (نک: سرخسی، ۱۳۷۳ ش، ۶۹؛ مکارم، ۱۳۷۵ ش، ۲: ۳۸۴؛ مغنیه، ۱۳۵۸ ش، ۱: ۲۳۸؛ خویی، ۱۳۵۸ ش، ۴: ۳۷؛ موسوی، ۱۳۷۶ ش، ۱: ۲۹۶).

عبارت «رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ» که ادامه بیانات حضرت است، در ارتباط با «أَتْرَانِي أَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوَّلُ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ» پیگیری می‌شود که از نظر گروهی، علت بیان این است که امام (ع) به فراست دریافته بودند، عده‌ای آن بزرگوار را درباره اخباری که از رسول خدا (ص) از امور غیبی نقل کرده‌اند، متهم کرده و نسبت دروغ داده‌اند و از این فراتر با ایشان بگومگویی لفظی داشته‌اند، آن هنگامی که امام (ع) فرمودند: از من سؤال کنید پیش از آن‌که از میان شما بروم» (نک: طالقانی، ۱۳۷۴ ش، ۱: ۴۴۱).

فراز چهارم کلام امام (ع) و در ارتباط با میثاق ذکر شده با عبارت: «فَنظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بِيَعْتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لَغَيْرِي»، از دید ابن‌میشم در دو محور قابل بررسی است: اگر کلام را جدای از مطالب قبلی و فارغ از سیاق بیانی در نظر بگیریم، این مطلب اشاره به میثاق رسول خدا (ص) با ایشان دارد که در بیان عدم درگیری با مخالفان است. به این مفهوم که آنچه، به تحلیل پژوهشگران پیشین درباره عهد و پیمان پیامبر (ص) با علی (ع) اعتبار می‌بخشد، عدم توجه به سیاق کلام حضرت و غفلت از مطالب پیش‌گفته است. وی در این باره

و در توضیح کلام حضرت می‌افزاید: پیمان مردم با ابوبکر با توجه به امر خلافت، بر من الزام و اجبار می‌کرد که پس از انجام شدن بیعت مخالفت نکنم (نک: بحرانی، ۱۳۶۲ ش، ۲: ۹۳). ابن ابی‌الحدید نیز درباره این عبارات می‌نویسد: این‌ها کلمات مقطوعه حضرت از سخنان ایشان است که در آن حال خود، بعد از وفات رسول (ص) را بیان می‌کنند (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۴۰ ش، ۲: ۲۸۴). اکثر شارحان نیز دیدگاه ابن‌میشم را ترجیح داده و در صدد توجیه برآمده‌اند (نک: سرخسی، ۱۳۷۳ ش، ۶۹؛ خویی، ۱۲۹۱ ق، ۴: ۱۴۵؛ مغنیه، ۱۳۵۸ ش، ۱: ۲۴۲).

احتمال دوم در مورد دیدگاه ابن‌میشم با توجه به سیاق کلام چنین است: «حضرت به دلیل مدارای با مردم، سنگینی بار خلافت را بر خود هموار ساخت و معنای سخن حضرت چنین خواهد شد: در صلاح کار خود اندیشه کردم، فرمان‌برداری مردم نسبت به من در آغاز بیعت و اتفاق نظرشان را درباره پذیرش خلافت دریافتم و این موجب قبول بیعت از ناحیه من گردید، بدین هنگام، پیمان آن‌ها به گردنم افتاد، چاره‌ای جز قیام بر انجام کار آن‌ها نیافتم و از نزد خداوند نیز اجازه‌ای جز پایداری در سامان دادن امور خلافت نداشتم و اگر این ملاحظات نبود، امر خلافت را رها می‌کردم» (بحرانی، ۱۳۶۲ ش، ۲: ۹۳)، به این مفهوم که پیمان مذکور نه پیمان رسول (ص) که پیمان مردم به وسیله بیعت بوده است.

مکارم‌شیرازی نیز در دلیل رد دیدگاه میثاق پیامبر (ص) ذکر می‌کند: چیزی که این تفسیر را از ذهن دور می‌کند، اینست که تعبیر به «غیری» درباره پیامبر (ص)، تعبیر مناسبی نیست (۱۳۷۵ ش، ۲: ۳۳۹-۴۰۰).

با توجه به مطالب پیش‌گفته، در صورت پذیرش پیوستگی متن و در ارتباط با فرازهای مختلف، نتیجه بررسی ارتباط سیاقی کلام بر پایه سخن ابن‌میشم و برخی از نویسندگان، ناظر بر این مطلب می‌شود که استناد حضرت به عهد و پیمان، عبارت از پایداری به بیعت مردم با ایشان است، بدان علت که بنا به دیدگاه شارحان، قسمت‌های گذشته بیان حضرت درباره جریان‌ات دوران عثمان بوده است و ایشان در ادامه به بیعت اشاره می‌کنند و سخنان خود را پی می‌گیرند، به این مفهوم که امام با این سخنان، خود را در گرو بیعت مردم می‌دانند و به علت این بیعت که در ابتدای حکومت با ایشان انجام گرفت، استقامت می‌ورزند و چنانچه کلام را فارغ از اتصال کلامی تصور کنیم، عبارت مورد نظر، در دیدگاه شارحان، بر پیمان پیامبر (ص)، دلالت دارد.

۳-۴. آشفتگی فضای صدور خطبه

در بحث فضای صدور خطبه، با توجه- به دو قسمت قبل- نیز منابع موجود، تحلیل‌های متفاوت و آشفته‌ای دارند: فراز اول در منابع شیعی، درباره مدح علی (ع) و پس از رحلت ایشان و از زبان شخص دیگری است و در منابع اهل سنت، پس از فوت ابوبکر و از زبان علی (ع) و در مدح وی است. فراز دوم خطبه نیز در منابع اهل سنت به جریان جنگ جمل نسبت داده می‌شود، در صورتی که بنا به آنچه ذکر شد این قسمت در منابع شیعی موجود نیست.

هم‌چنانکه اگر سخن ابن ابی‌الحدید که این خطبه را گلچینی از کلام مفصل حضرت بعد از واقعه نهروان می‌داند، مورد توجه قرار گیرد، با آشفتگی بیشتری درباره جغرافیای کلام حضرت روبرو می‌شویم. در گذشته نیز بیان شد که سخن ابن ابی‌الحدید به منزله عدم دسترسی وی به منبع مورد نظر سیدرضی است و در حال حاضر نیز منبع نقلی برای تأیید گفته‌های وی بدست نمی‌آید، از این‌روی نویسنده کتاب پرتوی از نهج البلاغه، با توجه به گفته‌های ابن ابی‌الحدید و دیگر شارحان، بر این عقیده است که: اگر امام این خطبه را پس از نبرد نهروان بیان کرده باشد، تاریخ آن ذی‌حجه سال ۳۷ یا ۳۸ است. کلینی، قسمت اول خطبه را به نقل از صحابی مذکور در منابع اهل سنت، اسیدبن صفوان آورده و نوشته است: در روز قبض روح امیرالمؤمنین (ع) فضای خانه و شهر از گریه پر شد و مردم به ناراحتی دچار بوده و مانند روز وفات پیغمبر (ص) دهشت‌زده شدند، مردی گریان و شتابان، استرجاع‌گویان پیدا شد و می‌گفت: (امروز جانشینی نبی بریده شد) تا به در خانه‌ای که امیرالمؤمنین (ع) در آن بود، ایستاد و گفت: «خدایت رحمت کند ای ابوالحسن! تو در گرویدن به اسلام از همه مردم پیشتر و در ایمان با اخلاص‌تر و از نظر یقین، محکم‌تر و از خدا ترسان‌تر و از همه مردم، رنجکش‌تر و رسول‌خدا (ص) را حافظ‌تر و نسبت به اصحابش امین‌تر بودی

آنگاه در ادامه و پس از ذکر ویژگی‌های دیگری از حضرت، کلام نزدیک به نهج البلاغه را خطاب به ایشان و در مدحشان بیان می‌کند و می‌گوید: «فَقُمْتَ بِالْأَمْرِ حِينَ قَسَلُوا وَ نَطَقْتَ حِينَ تَتَعَمَّرُوا وَ مَضَيْتَ بِنُورِ اللَّهِ إِذْ وَقَفُوا فَاتَّبَعُوكَ فَهَدُوا وَ كُنْتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا وَ أَعْلَاهُمْ قُنُوتًا وَ أَقْلَهُمْ كَلَامًا». بار دیگر و با فاصله چندین کلام در تشابه کلامی با نهج البلاغه، ادامه می‌دهد: «كُنْتَ كَالْجَبَلِ لَا تُحْرَكُهُ الْعَوَاصِفُ» و نیز: «لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيكَ مَهْمَزٌ وَلَا لِقَائِلٍ فِيكَ مَغْمَزٌ الصَّعِيفُ الذَّلِيلُ عِنْدَكَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ حَتَّى تَأْخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ وَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ عِنْدَكَ صَعِيفٌ ذَلِيلٌ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَقُّ وَ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ» (نک: کلینی،

۱۴۰۷ق، ۱: ۴۵۵-۴۵۷). بہ این مفہوم کہ سخنان علی (ع) در خطاب بہ ایشان و نیز پس از رحلت ایشان، توسط شخصی دیگر بیان می شود و دلیل آن را می توان این گونه توضیح داد کہ: «پیرمردی ہمہ سخنان امیرالمؤمنین (ع) در این خطبہ را بہ زبان خود، خطاب بہ ایشان تضمین کردہ و در رثای ایشان گفتہ است» (حسینی، ۱۳۶۷ش، ۲: ۱۳۸).

سید محمود طالقانی، نظری در این بارہ دارد کہ قابل توجہ است، وی می نویسد: «آقای حسینی خود منبع این سخن را نقل نکرده است، لیکن اگر سخن ابن ابی الحدید، مبنی بر این کہ سیدرضی این سخن را از چہار جا و از چہار خطبہ امیرالمؤمنین (ع) گرفتہ، با یکدیگر تلفیق کردہ بہ صورت یک خطبہ در آورده است، درست باشد، سخن فوق کہ آن پیرمرد ہمہ آن سخنان را یکجا در رثای خود بر امیرالمؤمنین (ع) تضمین کردہ باشد، معتبر بہ نظر نمی رسد. در این صورت، نویسندگان کتب زیارت و دعا باید این انتخاب و تلفیق سیدرضی و آن روایت تاریخی در بارہ رثای پیرمرد گریان را با ہم خلط کردہ باشند» (۱۳۷۴ش، ۴۳۹).

منابع اہل سنت نیز شرایطی شبیہ بہ مصادر شیعہ دارند و این بار خطاب ہا بہ ابوبکر پس از وفات وی و از زبان حضرت است. «السنہ» اثر خلّال بغدادی، قدیمی ترین منبع موجود، در این بارہ آورده است: آن هنگام کہ ابوبکر صدیق وفات یافت، مدینہ مملو از اندوہ شد و مردم همچون روز وفات رسول (ص) ہراسان شدند، پس علی (ع) با سرعت و گریان آمدند و استرجاع گویان گفتند: امروز جان شینی نبوت قطع شد؛ وی در ادامہ، سخنانی شبیہ بہ کافی را در ذکر فضائل ابوبکر از زبان حضرت می آورد و ادامہ سخنان، همچون منابع شیعہ و با بیان خطابی بہ ابوبکر، برخلاف متن نہج البلاغہ، پیگیری می شود (نک: بغدادی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۲۸۳-۲۸۴).

گزارش صدور کلام، در بارہ فراز دوم کلام حضرت نیز بر پایہ المحاسن و المساویء، بہ عنوان قدیمی ترین متن موجود و منبع اخذ منابع دیگر بدین صورت است: آن هنگام کہ علی (ع) از قتال اہل جمل فارغ شدند، عبداللہ بن کواء و قیس بن عبادہ السکری بر ایشان وارد شدہ و گفتند: یا امیرالمؤمنین از این مسیری کہ عبور کردی و مردم در آن گردن ہم دیگر را می زنند، آیا بہ عقیدہ ای کہ هنگام تفرقہ امت و اختلاف دعوت پیش می آید، رسیدہ ای کہ اگر نظری در این بارہ داشتہ باشی، اجابت کنیم؟ و اگر عہدی از سوی رسول (ص)، بر عہدہ توست، بیان فرما کہ تو نسبت بہ آن قابل اطمینان و امانتداری. بر اساس نقل این منبع، پاسخ حضرت در تشابہ متنی با نہج البلاغہ، بدین گونه است: «وَاللّٰہِ لَیْنِ کُنْتُ اَوَّلَ مَنْ صَدَقَ بِہِ لَا اَکُوْنُ اَوَّلَ مَنْ کَذَبَ عَلَیْہِ»، آن گاہ ادامہ

می دهند: قسم بخدا که من عهد و پیمانی از سوی رسول (ص) ندارم که اگر این گونه بود، من برادران تمیم و عدی را بر بالای منبر رسول (ص) رها نمی کردم؛ پیامبر اکرم (ص) کشته نشدند و به مرگ ناگهانی نیز از دنیا نرفتند، بلکه روزها و شب‌هایی بیمار بودند، پس آن هنگام که بلال، اذان می گفت، ایشان می فرمودند: ابوبکر را بیاور و او جایگاه مرا می شناسد. آن زمان هم که حضرت رحلت فرمودند: ما در امور خود نظر افکندیم، وقتی نماز را که علم اسلام و قوام دین است (برجا دیدیم)، رضایت پیامبر (ص) به دین در مورد ابوبکر را به دنیای خود ترجیح داده و راضی شدیم و امور خود را به ابوبکر واگذار کردیم، او نیز کلمه واحده و دین جامع را در بین ما برپا داشت».

آنچه که مربوط به بحث ما، بر پایه این کتاب می شود، عبارت است از این که، حضرت پس از آن، اظهار می دارند که در امور خلیفه اول، مشارکت و به اعمال وی رضایت داشتند و با وجود آن که می پنداشتند، پس از وفات وی، به علت قرابت به رسول خدا (ص) و فضیلت، حکومت به ایشان واگذار می شود ولی زمانی که ابوبکر، عمر را با وجود کراهت اکثر صحابه، قوی تر می پندارد، حضرت برخلاف دیگران، ناخرسندی به این امر ندارند و با خلیفه دوم نیز همراهی می کنند؛ او نیز اتحاد و همدلی را بین همگان برقرار می سازد و زمانی که به حضرت چیزی را اعطا می کند یا ایشان را به جنگ فرا می خواند، می پذیرند و به این امر رضایت دارند. آن گاه حضرت به ذکر شورای عمر پرداخته و بر اساس منبع مذکور و دیگر منابع موجود، خود را درگرو عهد و پیمان بر سر انتخاب خلیفه در این شورا می دانند و بیان می کنند: «با این که می پنداشتم به علت همان شرایط و ویژگی‌ها، عمر مرا به جانشینی برمی گزیند، اما زمانی که امر شوری پیش آمد و عبدالرحمن بن عوف، عهد و پیمان برای اطاعت از خلیفه منتخب شوری گرفت و عثمان مسئولیت آن را عهده دار شد، من از آن خشنود شدم چرا که با نگاه فراگرد خویش دریافتم که پیش از بیعت، گوش به فرمانم و طوق میثاق دیگری را بر گردن دارم. از این روی تبعیت عثمان کرده و حقش را ادا کردم» (بیهقی، ۱۴۲۰ق، ۱: ۲۴).

با توجه به مطالب پیش گفته، در منابع متقدم و متأخر و در بین شارحان نهج البلاغه، وحدت عقیده درباره فضای صدور وجود ندارد و هریک از اهل سنت و شیعه - مطابق عقیده خود - سخنانی مشابه نهج البلاغه را در مصادر خود وارد کرده اند و در حال حاضر، به علت عدم دسترسی به منبع مورد استفاده سیدرضی، امکان بررسی اعتبار سخنان، وجود ندارد.

۵. تحلیل میثاق رسول (ص) بر اساس منابع حدیثی و آثار تاریخی

با وجود آشفتگی صدوری و سیاقی خطبه ۳۷ و عدم امکان پذیرش پیمان رسول (ص) بر اساس این خطبه، در این قسمت، بررسی جایگاه عهد و پیمان پیامبر (ص) و میزان استناد حضرت به این مسأله از منظر نهج البلاغه و مصادر روایی و تاریخی نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۵-۱. مستندات قائلین به عهد و پیمان حضرت با پیامبر (ص)

با بررسی‌های انجام گرفته، استنادات حدیثی قائلین به عهد و پیمان پیامبر (ص)، در توجیه بیعت حضرت با خلفا و بویژه خلیفه اول، همین خطبه ۳۷ و دیگری نامه حضرت به یاران خود در جریان پس از جنگ نهروان است که در ادامه مورد ارزیابی قرار می‌گیرند:

۵-۱-۱. خطبه ۳۷ نهج البلاغه

با توجه به متن نهج البلاغه، قائلین به عهد و پیمان رسول، از روی مسامحه، کلام حضرت را که علیه سخن آنان بوده است، نقل نکرده و جملاتی را که داخل در فهم مراد ایشان می‌شود، حذف و به جای آن چند نقطه قرار داده و به صورت «رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ... فَتَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي» (صادق، بی تا، ۱۰-۱۲) نقل و به عمد در این کلام تقطیع ایجاد کرده‌اند؛ در حالی که اگر تقطیع سیدرضی هم نادیده گرفته شود و به سیاق استناد شود، کلام حضرت در این جا، متفاوت و در دو فراز بیان شده است:

فراز اول: مربوط به خبر از آینده و پیش‌گویی حوادثی است که از رسول خدا (ص) شنیده و حضرت زمانی که متوجه شدند گروهی از لشکریان، ایشان را متهم به اخبار از پیامبر (ص) درباره حوادث آینده و اخبار غیبی می‌کنند، با بیان: «رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ» تا «فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ»، پاسخ آن‌ها را می‌دهند نه این که «رَضِينَا عَنِ اللَّهِ» صله خلافت باشد والا جمله «أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ اللَّهُ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ...»، ارتباط بین صدر و ذیل را قطع و آن را نابسامان می‌کرد.

در صورتی که فراز دوم، مربوط به موضوع خلافت و درباره حال ایشان بعد از رحلت پیامبر (ص) است؛ زمانی که اغلب صحابه وصیت رسول خدا (ص) را درباره حق علی (ع) و امامت و خلافت ایشان فراموش کرده یا خود را به فراموشی زدند (نک:

سبحانی، ۱۴۲۴ق، ۵۰-۵۱). از سوی دیگر، این افراد با حذف عبارت: «أَتْرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ»، ادامه کلام را نیز نادیده گرفته و سخنانی غیر مرتبط اظهار داشته‌اند که از جمله آن‌هاست: امر ثابت نزد عامه این است که علی (ع) بیعت کردند و اگر عذر آورید که آن از باب تقیه بوده است، می‌گوییم: تقیه با اقرار به بیعت بعد از خلافت، چگونه امکان‌پذیر است؟ و این‌گونه است که ایشان امر خلافت و امامت را پس از حکومت خود با بیان: «رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ أَتْرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ فَتَنْظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِيَغِيرِي»، یادآور می‌شوند (محمدی، بی‌تا، ۱: ۲۱).

در صورتی که بر اساس نقل منابع متقدم مذکور اهل سنت، سخن درباره خلیفه سوم و امر شورا است نه آن‌گونه که آنان درباره خلیفه اول و رضایت به بیعت با وی می‌پندارند.

۵-۱-۲. قسمتی از نامه حضرت به شیعیان

تعداد زیادی از پژوهشگران شیعه، علت تعهد به پیمان را قسمتی از نامه حضرت بعد از شهادت محمد بن ابوبکر می‌دانند که در آن آمده است: رسول خدا (ص) مرا متعهد پیمانی کرده و فرموده بود: پسر ابوطالب، سرپرستی امتم، حق توست، اگر به درستی و عافیت تو را سرپرست خود کردند و با رضایت درباره توبه و حدت نظر رسیدند، کارشان را بر عهده گیر و بپذیر، اما اگر درباره توبه اختلاف افتادند، آنان را به خواست خودشان واگذار، زیرا خدا راه گشایشی به روی تو باز خواهد کرد» (طبری، ۱۴۱۵ق، ۴۷۴؛ ابن طاووس، ۱۳۷۵ش، ۲۴۸).

این عده برای اثبات دیدگاه خود بدون توجه به سیاق کلام و تنها با اشاره به محتوای نامه، عهد و پیمان را انتخاب و از این‌که حضرت به این پیمان وفادار مانده‌اند، ایشان را می‌ستایند؛ چنان‌که در این‌باره می‌نگارند: آنچه برای علی (ع)، بر همه چیز مقدم بود، پایبندی به عهد و پیمان‌ها بود و او در این راه، آن همه سختی را به جان خرید، ولی گامی از این پایبندی دور نگردید (نک: دلشاد، ۱۳۹۴ش، ۷۹) و نیز می‌نویسند: احتمال می‌رود که معنای جمله این باشد که: وظیفه‌ای که من داشتم و عهدی که به گردن من بود، اطاعت از خدا و رسول خدا (ص) بود، آن‌ها به من دستور داده بودند، سکوت کنم، من هم سکوت کردم (منتظری، بی‌تا، ۲: ۵۷۷).

نامه موردنظر از دو جهت قابلیت بررسی دارد: زمان نگارش و بررسی محتوایی.

۵-۱-۲-۱. زمان نگارش نامه

بنا به نقل منابع، نامه حضرت در برگشت از جنگ نهروان (۳۸ هجری) و به علت سوال عده‌ای درباره ابوبکر، عمر و عثمان و موضع حضرت، درباره آنان به نگارش درآمد و در آن دستور دادند، این نوشته برای عموم مسلمین قرائت شود؛ مفهوم این سخن اینست که حضرت تا آن زمان هیچ‌گاه و در هیچ کلامی به این مطلب اشاره نکرده‌اند و سخنی از ایشان در منابع دیگر بدست نمی‌آید.

۵-۱-۲-۲. محتوای نامه

توجه به مطالب قبل و بعد نامه، بیانگر اهمیت موضوعات از دیدگاه ایشان خواهد بود که در دو محور بررسی می‌شود:

۱. اشاره به حق غضب‌شده خود: در نامه موضوع موردنظر، پیش از اشاره به عهد و پیمان پیامبر (ص)، در دوازده فراز پیگیری می‌شود که از جمله آن‌ها می‌توان به استناد حضرت به حدیث ثقلین، واقعه غدیر خم و بیان صریح با عباراتی همچون: «حق مرا به ستم گرفتند و من مظلوم واقع شدم»، «خداوند، محمد (ص) را قبض روح فرمود حال آن‌که از این پیراهن که به تن دارم، به او نزدیکتر بودم و بر خاطر من گذشت و در اندیشه‌ام صورت نمی‌بست که مردم، جز من به کسی دیگر روی آورند، پس وقتی در تقویض ولایت به من درنگ کردند، کوشیدند تا ولایت را از من برابیند» اشاره کرد. همچنان‌که در یک بیان دیگر می‌افزایند: «همانا که من بر این امت حقی دارم، مردی که بر قومی تا وقتی معلوم، حقی داشت اگر آن قوم احسان کنند و حق او را به او تسلیم نمایند آن‌را با سپاس‌گزاری می‌پذیرد و اگر در تسلیم حق او درنگ روا دارند، آن‌را می‌گیرد بی آن‌که سپاس گذارد».

۲. اشاره به تعدی حکام و قریش نسبت به اهل بیت (ع): با بررسی محتوای نامه، موضوع مورد نظر نیز در هیجده بیان، مطرح می‌شود که از جمله آنهاست: «سبحان الله ما امیدوار بودیم که بر این قوم و متصرفاتشان چیره شویم اما ناگهان آنان بر ما تاختند و متصرفات ما را تصاحب کردند».

همچنان‌که پیش از اشاره به عهد مذکور، شکایت به درگاه خداوند از قریش و نداشتن یاورانی غیر از اهل بیت (ع) خویش دارند و در نهج البلاغه نیز ذکر شده است. نوشته‌های دیگر از حضرت در این موضوع و از باب نمونه عبارتند از: «پیامبر خدا (ص) درگذشت و آنچه برای ابلاغ آن آمده بود، به آگاهی مردم رسانید و چه مصیبت دهشتناکی

بود که خصوصا به نزدیکان او رسید و عموما به مؤمنان. مصیبتی که بمانند آن دچار نشده بودند وزین پس نیز هرگز چنان بدبختی را نخواهند دید».

«اگر روابط مخصوص ابوبکر با عمر نبود و قبلا تبانی نکرده بودند، گمان نمی‌کنم که مانع کار خلافت من می‌شد زیرا فرموده پیامبر (ص) را به (بریده اسلمی) شنیده بود که فرمودند: ای (بریده) علی بعد از من، ولی شماست».

«اگر بعد از رسول (ص)، «حمزه» عمویم و «جعفر» برادرم برای من مانده بودند، به اجبار و اکراه با «ابوبکر» بیعت نمی‌کردم. من دچار دو مرد (عباس) و (عقیل) شدم که کاری از آنان ساخته نبود، پس در نظر گرفتم که خاندان خویش را حفظ کنم و با خار و خاشاک در دیده، چشم بر هم نهادم و جرعه‌های خشم و اندوه را با گلوی گرفته فرو بردم و با شکیبایی تلخ‌تر از حنظل و شکافنده‌تر از تیغ ساختم».

۵-۲. بررسی استنادات حدیثی و تاریخی

در نهج البلاغه، آنچه که از بیانات حضرت بدست می‌آید، عبارت است از ترسیم فضای جامعه پس از رحلت رسول خدا (ص)، شکایت از جریانات جانشینی، نقل ویژگی‌ها و رفتار خلفاء و نیز شرایط اجتماعی حکومت آن‌ها که عامل سکوت ایشان شد، نه استناد به عهد و پیمان پیامبر (ص).

مهمترین خطبه در این موضوع، شقشقیه است که حضرت عبارات: «پس خردمندانه‌تر آن دیدم که با خاری در چشم و استخوانی در گلو، صبر پیشه کنم، در حالی که به یغما رفتن میراثم را به تماشا نشسته بودم» و «من با سختی و درد تمام، روزگاری دراز، صبوری گزیدم و تاب آوردم» (سید رضی، ۱۳۷۴ ش، ۱: ۴۸، خطبه ۳) را درباره این دوران بکار می‌برند و در خطبه ۲۶ اظهار می‌دارند، در این دوران به علت کمبود یاران و فشار حاکم بر اهل بیت (ع)، خوف ترس از جان برای ایشان پدید آمد.

همچنان که یک‌بار درباره قریش می‌فرمایند: «به خدا قسم، قریش از ما کینه نکشید، جز برای آن که خدا ما را بر آنان برگزید» (همان، ۱: ۷۷، خطبه ۳۳) و در کلام دیگر ضمن شکایت به درگاه خداوند بیان می‌کنند: «بار خدایا، از قریش و از تمامی آنها که یاریشان کردند، به پیشگاه تو دادخواهی می‌کنم که با من قطع رحم کردند و پایگاه سترگم را کوچک شمردند و بر سر کاری که تنها از آن من بود، بر محور ستیز با من متحد شدند و سپس گفتند: «گر چه حق این بود که زمام امر را توبه دست‌گیری، اما این نیز حق است که در وضع کنونی رهایش کنی» (همان، ۱: ۲۴۶، خطبه ۱۷۲).

از نظر تاریخی نیز در دیدگاه علی (ع)، عامل موثر در تثبیت موقعیت ابوبکر، اتحاد و میثاق سه سردمدار متحد یعنی: ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح بود که از دوران هجرت، روابط نزدیکی با یکدیگر داشتند؛ علی (ع) در یک بیان به اتحاد این سه در خطاب به آنان می‌فرماید: وفای شما بوسیله صحیفه ملعونی که در کعبه بستید، محکم شد که اگر خداوند، محمد (ص) را بکشد یا بمیراند، این امر خلافت را از ما برگردانید؛ آن‌گاه در جواب ابوبکر که منبع نقل این سخن را جویا می‌شود، خطاب به مقداد، سلمان و زبیر، شهادت آن‌ها را در این باره می‌طلبند؛ نیز هنگامی که عمر به ایشان دستور بیعت با ابوبکر را می‌دهد، خطاب به وی ابراز می‌دارند: از پستان خلافت تا می‌توانی بدوش که سهم تو محفوظ است و کار حکومت ابوبکر را محکم ساز که روزی به تو باز خواهد گرداند (دینوری، ۱۴۱۰ق، ۲۹؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۴۰ش، ۶: ۱۱).

از سوی دیگر، عدم بیعت حضرت با خلیفه اول و احتجاجات ایشان بر امر جانشینی پیامبر (ص)، (نک: مقصودی، ۱۳۹۴ش، شامل موضوع کل پایان نامه می‌شود)، شاهد دیگری بر عدم رضایت ایشان بر خلافت خلیفه دارد؛ آلوسی به نقل از کتاب ابان بن عیاش می‌گوید: عمر به علی (ع) گفت: با ابوبکر بیعت کن. ایشان فرمودند: اگر این کار را نکنم چه کار می‌کنید؟ عمر گفت: قسم به خدا گردنت را می‌زنیم، علی (ع) فرمودند: قسم به خدا دروغ می‌گویی، ای پسر صهاک تو قدرت چنین کاری را نداری و ضعیف‌تر از آنی که گردن مرا بزنی (آلوسی، ۱۴۰۵ق، ۳: ۱۲۴).

مسعودی نیز آورده است: دست علی (ع) را گرفتند و برای بیعت کشیدند. ایشان دست خود را محکم مشت کردند و آن‌ها نتوانستند مشتشان را باز کنند، پس دست ابوبکر را به همان مشت بسته کشیدند (مسعودی، ۱۳۷۰ش، ۱: ۶۵). به نقل از سلیم بن قیس نیز آمده است: علی (ع) فرمودند: به خدا قسم، اگر آن چهل نفر که با من بیعت کرده بودند، وفا می‌نمودند، در راه خدا با شما جهاد می‌کردم» (هلالی، ۱۴۰۵ق، ۲: ۵۹۱). به گونه‌ای که تعدادی از صاحب‌نظران شیعه، بیعت حضرت را با خلیفه اول نفی و آن را از ادعاهای تاریخی می‌دانند (مسعودی، ۱۳۸۴ش، ۱۴۶؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ۵۶؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ۱: ۹۱-۹۳).

مطلب دیگر در این موضوع، بررسی نقدهای حضرت درباره خلفا، بویژه خلیفه اول، نمایان‌گر دیدگاه ایشان درباره بیعت و تأیید یا نفی حکومت وی است؛ نمونه بارز آن در خطبه سوم نهج البلاغه نمود دارد که عبارات: «هشدارید که پسر ابی‌قحافه، آنک که آهنگ پوشیدن آن جامه را داشت، جایگاه مرا در خلافت، چونان استوانه‌ی دو آسیا

سنگ، نیک می‌شناخت» و «ای شگفتا با آن‌که او در زمان زندگی خویش، بارها و بارها از خلافت استعفا می‌داد ناگهان، خلافت را برای پس از مرگش به دیگری وانهاد» را درباره وی و شیوه حکومت‌داری وی به کار می‌برند و به اعتراف خلیفه دوم، حضرت، ابوبکر و عمر را دروغ‌گو، گنه‌کار، حيله‌گر و خائن می‌دانند، لذا در محاجه و گفتگویی که عمر با آن حضرت و عباس عموی ایشان دارد، راز دل حضرت را بیان می‌کند (نیشابوری، بی‌تا، ۳: ۱۳۷۸).

همچنین بنا بر نقل ابن‌قتیبه، هنگامی که ابوبکر، قنفذ را نزد علی (ع) فرستاد و به ایشان گفت: خلیفه‌ی رسول خدا (ص)، شما را فرا می‌خواند، حضرت در پاسخ فرمودند: چه زود بر پیامبر گرامی دروغ بستید و خود را خلیفه او نامیدید؟ ابوبکر برای مرتبه دوم، قنفذ را نزد علی (ع) فرستاد و گفت: به او بگو: امیر مؤمنان تو را احضار کرده است. علی (ع) با شنیدن این سخن فریاد برآوردند: سبحان الله چه ادعای بی‌جایی کرده است (دینوری، ۱۴۱۰ق، ۱: ۱۶).

بیاناتی که جایگاه ابوبکر پس از اخذ حکومت، به عنوان جانشین پیامبر (ص) و برگزیده الهی نفی می‌شود و آنچه ادعا کرده است را انکار می‌کند.

۶. تحلیلی از میثاق مذکور در خطبه ۳۷ نهج البلاغه

کلام ۳۷ نهج البلاغه اگر توسط عده‌ای در اثبات پیمان مورد توجه قرار گرفته است، از نظر سیاقی و دلالتی ناسازگار با این دیدگاه است و کمکی به قائلین در اثبات دیدگاهشان نمی‌کند. دلیل این امر، بیان شارحان اولیه است که کلام حضرت را درباره ویژگی‌های دوران بعثت می‌دانند یا آن را در ارتباط با جریان‌ات دوران عثمان و نزدیک به بیعت مردم با حضرت تصور می‌کنند. هرچند بر پایه منابع اولیه اهل سنت نیز در یکی از کلام‌های منسوب به حضرت، این پیمان درباره پیمان شورای شش نفره عمر، استفاده می‌شود.

آنچه مبنای این دیدگاه را بیش از پیش دچار مشکل می‌کند، تزلزل صدوری از یک سو و پریشانی فضای کلام حضرت از سوی دیگر است که هیچ دلیل قاطع و محکمی بر آن وجود ندارد و با توجه به مطالب پیش‌گفته، از دوران اولیه شرح نهج البلاغه، قائلین به آن را به چالش جدی کشانده و هیچ شاهی از آن در تأیید دیدگاه مذکور باقی نمانده است. منابع و مستندات تاریخی و حدیثی نیز نکات زیر را در این موضوع آشکار می‌کنند: اظهار حقایق جامعه خلفا توسط حضرت، مبارزه برای بازپس‌گیری حق غصب‌شده خویش، نقد از خلفای خودبرگزیده و احتجاج با آنان بر سر جانشینی خویش و استناد به قرآن و روایات دیگر پیامبر اسلام (ص)، نه استناد به عهد و پیمان ایشان.

۷. نتیجه‌گیری

- ۱- کلمه «میشاق» در خطبه ۳۷ نهج البلاغه از تعبیری است که مورد استناد برخی دانشمندان قرار گرفته تا بیعت امام را با خلیفه اول توجیه کنند.
- ۲- بنا به دیدگاه شارحان، به علت تقطیع خطبه ۳۷ نهج البلاغه از سخنان حضرت در شرایط متفاوت، یا یکی از خطبه‌های طولانی، این کلام دارای فرازهای متفاوت معنایی و از هم گسیخته است و قابل استناد برای توجیه بیعت حضرت نیست.
- ۳- هیچ‌یک از شارحان اولیه و متأخر، دسترسی به منبع نقل سیدرضی نداشته‌اند و بررسی اعتبار خطبه ممکن نیست.
- ۴- منابع معتبر اولیه شیعی و اهل سنت، عاری از قسمت اول خطبه: «فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ...» هستند و قسمت دوم «أَتْرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص)...»، که در منابع شیعی هم نقل نشده، هدفی متفاوت از گفته‌های شارحان و قائلان به بیعت حضرت دارد. از این‌روی کلام، از نظر صدوری و فضای سخن دارای اعتبار بسیار کمی است.
- ۵- یکی از عوامل طرح دیدگاه رضایت حضرت به بیعت خلیفه اول از نظر صاحب‌نظران اهل سنت، تشابه عبارات حضرت درباره مدح خلیفه اول در منابع ایشان با متن نهج البلاغه است، بویژه آن‌که در این منابع، کلامی از حضرت قبل از عبارت «فَنظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي»، به چشم می‌خورد که ایشان بیان می‌کنند: از سوی پیامبر (ص) انتخاب و عهد و پیمانی بر جانشین پس از ایشان نبوده است.
- ۶- کسانی که خطبه ۳۷ را در تعارض با بیانات حضرت درباره بیعت خلیفه اول و نارضایتی ایشان از جریان سقیفه مورد استناد قرار می‌دهند، برای نیل به هدف خویش، تقطیع کلام را برای این امر برگزیده و عبارت «أَتْرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَاللَّهِ لَأَنَا أَوْلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوْلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ» را از کلام ایشان، حذف می‌کنند.
- ۷- هرچند برخی شارحان شیعی نیز با عباراتی نزدیک به مضمون این خطبه، کلام حضرت با عبارت: «فَنظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي» را در راستای قضای الهی و عهد و پیمان پیامبر (ص) با ایشان معنا می‌کنند، اما ارائه این تفسیر از بیانات ایشان (ع)، با توجه به منابع موجود و عدم دسترسی به منبع مورد نظر سیدرضی، صحیح نیست.
- ۸- دلالت سیاقی خطبه، بیانگر این مطلب است که در دیدگاه علی (ع)، میثاق مذکور، عبارت از بیعت مردم با ایشان در امر حکومت است و توجه به فضای کلام و

ادبیات سخن، اقتضای پیمان رسول (ص) را ندارد.

۹- تنها روایت مورد استناد قائلین به عهد و پیمان پیامبر (ص)، قسمتی از نامه حضرت است که در آن به بیانات متعدد، اشاره به غصب خلافت و موضع گیری حکومت درباره علی (ع) و اهل بیت ایشان شده است. در مقایسه با این بیانات صریح، عهد و پیمان، سهم بسیار اندکی را به خود اختصاص می دهد و قابل توجه نیست.

۱۰- در حالی که استناد به عهد و پیمان در خطبه ۳۷ به منظور توجیه بیعت حضرت با خلیفه اول، جایگاه متزلزلی دارد، سیاق مجموعی نهج البلاغه و منابع حدیثی و تاریخی، اشاره ای به این میثاق در مورد بیعت ندارد و در نقطه مقابل، امام (ع) اقدامات عملی و احتجاجات کلامی در راستای دفاع از حق غصب شده خویش داشته و خلیفه اول را مورد نقد جدی قرار داده اند.

منابع

آجری بغدادی، ابوبکر محمد بن حسین، الشریعة، ریاض، دارالوطن، چاپ هشتم، ۱۴۲۰ق.
 آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت، بی نا، چاپ چهارم، ۱۴۰۵ق.

ابن ابی الحدید، ابو حامد، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۴۰ش.
 ابن ابی یعلی، محمد بن محمد، المسائل التي حلف عليها أحمد بن حنبل، محقق: أبو عبد الله محمود بن محمد الحداد، ریاض، دار العاصمة، ۱۴۰۷ق.

ابن سعد زهری، محمد بن منیع، الطبقات الكبرى، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۰ق.
 ابن طاووس، علی بن موسی، كشف المحجة لثمره المهجة، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۷۵ش.
 ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ دمشق، بی جا، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.

الهی ظهیر پاکستانی، إحسان، الشیعة و أهل البيت، لاهور- پاکستان، إدارة ترجمان السنة، بی تا.
 باقلانی، ابوبکر محمد بن الطیب، إعجاز القرآن، مصر، دارالمعارف، چاپ پنجم، ۱۹۹۷م.
 بجرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه، بی جا، کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.

بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق.
 بزار، ابوبکر أحمد بن عمرو، مسند البزار المنشور باسم البحر الزخار، مدینه، مكتبة العلوم والحكم، ۲۰۰۹م.

بغدادی حنبلی، ابوبکر أحمد بن محمد، السنة، ریاض، دار الراهية، ۱۴۱۰ق.
 بلاذری، أحمد بن یحیی، جمل من أنساب الأشراف، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق.
 بیهقی، ابراهیم بن محمد، المحاسن و المساوی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.

ترمذی، ابوعبدالله محمد بن علی، نوادر الأصول فی أحادیث الرسول صلی الله علیه وسلم، محقق: عبد الرحمن عمیره، بیروت، دار الجیل، بی تا.
 جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن، دُرُجُ الدَّرَرِ فی تَفْسِیرِ الآئِیِّ وَالسُّوَرِ، اردن، دار الفکر، ۱۴۳۰ق.

حائری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، لندن، بی نا، ۱۹۹۴م.
 حسینی خطیب، سید عبدالزهرا، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، بیروت، دارالزهرا، ۱۳۶۷ش.
 خوبی، ابراهیم بن حسین، الدرہ النجفیہ، بی جا، بی نا، ۱۲۹۱ق.

- دشتی، محمد، روش های تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، قم، امام علی (ع)، ۱۳۶۸ش.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، سبک زندگی در نهج البلاغه، تهران، دریا، ۱۳۹۴ش.
- دینوری، ابن قتیبه، الامامه و السیاسة، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۰ق.
- سبحانی، جعفر، حوار مع الشیخ صالح بن عبدالله الدرویش حول تأملات فی نهج البلاغه، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.
- سرخسی، علی بن ناصر، اعلام نهج البلاغه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ش.
- سیدرضی، محمدبن حسین، خورشید بی غروب، مترجم: عبدالمجید معادیخواه، قم، ذره، ۱۳۷۴ش.
- شوشتری، محمدتقی. بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ش.
- صادق، محمد، تأملات فی کتاب نهج البلاغه، قاهره، دارالسلامه، بی تا.
- صدوق، محمدبن علی، الأمالی، تهران، کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.
- _____، کمال الدین و تمام النعمة، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
- _____، من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- طالقانی، محمود، پرتوی از نهج البلاغه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش.
- طبرسی، احمدبن علی، الاحتجاج، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳ق.
- طبری، محمدبن جریر، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب (ع)، قم، کوشانپور، ۱۴۱۵ق.
- _____، تاریخ الرسل و الملوک، تهران، اساطیر، ۱۳۸۵ش.
- عبدالجبار، أبوالحسن معتزلی، تثبیت دلائل النبوة، قاهره، دارالمصطفی، بی تا.
- عمرانی یمنی شافعی، یحیی بن أبی الخیر، الانتصار فی الرد علی المعتزلة القدرية الأثرار، ریاض، أضواء السلف، ۱۴۱۹ق.
- قفاری، ناصر بن عبدالله، أصول مذهب الشیعة الإمامیة الإثنی عشریة، رساله دکتری دانشگاه الإمام محمدبن سعود الإسلامیة، ۱۴۱۴ق.
- کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- لالکائی، أبوالقاسم هبة الله بن الحسن، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، دار سعودیة، طیبة، چاپ هشتم، ۱۴۲۳ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- محمدی، أبوزید عبدالقادر بن مصطفی بن عبدالرزاق، حدیث رزیة یوم الخمیس فی الصحیحین؛ بی جا، دراسة نقدیة تحلیلیة، بی تا.
- مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیة، قم، انصاریان، ۱۳۸۴ش.
- _____، مروج الذهب، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، بی جا، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۰ش.
- مغنیه، محمدجواد، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت، دارالعلم، چاپ سوم، ۱۳۵۸ش.
- مفید، محمد بن محمد، الجممل والنصرة لسید العترة فی حرب البصرة، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- _____، الفصول المختاره، بیروت، دار مفید، ۱۴۱۴ق.
- مقصودی، انسیه، تبیین و تحلیل قرآنی احتجاجات امیرالمومنین در موضوع امامت در مواجهه با سقیفه (پایان نامه)، دانشگاه قرآن و حدیث، ۱۳۹۴ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام، شرح تاز و جامعی بر نهج البلاغه، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۰ش.
- منتظری، حسینعلی، درس هایی از نهج البلاغه، تهران، سرایی، بی تا.
- موسوی، سیدعباس علی، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارالمحجة البیضاء، ۱۳۷۶ش.

موسوی، علی بن حسین، الشافی فی الامامہ بطال حج العامہ، بی جا، بی نا، ۱۱۱۴ق.
نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
هاشمی خوئی، میرزا حبیب اللہ، منهج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تهران، مکتبۃ الاسلامیة، چاپ
چهارم، ۱۳۵۸ش.
هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، قم، الہادی، ۱۴۰۵ق.